

اجرای حدود در عصر غیبت؛ مبانی و چالش‌ها

محمد رسول آهنگران^۱، مصطفی مسعودیان^{۲*}

۱. استادیار دانشکده فقه و فلسفه، پردیس قم، دانشگاه تهران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه تهران، پردیس قم

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۹/۲۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۱/۳۰)

چکیده

از مهم‌ترین مباحثی که در عصر غیبت در محافل علمی فقها مطرح شده، موضوع اجرا و یا تعطیل حدود شرعی در عصر غیبت امام معصوم (ع) است؛ تا آنجا که اظهارنظرهای کاملاً متفاوتی در این موضوع ارایه شده است. در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان این نظرات را به سه دسته تقسیم کرد: مشهور فقهای امامیه قایل به جواز اقامه حدود، گروهی قایل به تعطیل آن و برخی در حکم دادن توقف کرده‌اند. براساس نتیجه‌ای که از بررسی این نظرات به دست آمده، می‌توان چنین اظهار کرد که حکم اولی در این موضوع، جواز اقامه حدود است که در عصر غیبت، توسط فقیه جامع شرایط افتا، اجرا می‌گردد؛ اما اگر اقامه برخی حدود با کیفیت ویژه آن در برهه‌ای از زمان موجب تنفر افکار عمومی از اسلام و در نتیجه تضعیف اساس دین گردد، باید اقامه آن حد را تا زمان توجیه افکار عمومی نسبت به اجرای حدود شرعی و علت وضع آن، موقتا تعطیل کرد.

واژگان کلیدی

حدود شرعی، عصر غیبت، فقیه جامع شرایط افتا، اقامه حدود، تعطیل حدود.

طرح مسأله

در هر جامعه بشری برای مقابله با پدیده‌های مجرمانه و دفع جرایم ارتكابی، وجود یک نظام کیفری امری ضروری است. در همین راستا، شریعت مقدس اسلام هم سیاست‌های کیفری خاصی را برای جامعه بشری خود به ارمغان آورد. که از جمله این سیاست‌ها، اعمال مجازات‌های حدی در جهت مقابله با برخی جرایم (مانند زنا، لواط، سرقت، محاربه و...) می‌باشد.

واژه «حدود» جمع کلمه «حد» است؛ و حد در لغت به معنای حاجز، یعنی مانع میان دو چیز (جوهری، ۱۴۰۷، ص ۴۶۲) و همچنین مرز و انتها (فراهیدی، ۱۴۰۹، ص ۱۹) آمده است و در اصطلاح حقوق اسلامی، کیفری است که شارع مقدس در کتاب یا سنت برای گناهی تعیین کرده است. از این رو، در تعریف حدود گفته‌اند: «الْحُدُ عِقَابٌ مُّقَدَّرَةٌ شَرَعًا جَزَاءُ جُرْمٍ مُّعَيَّنَةٍ» (تبریزی، ۱۴۱۷، ص ۷).

با توجه به ادله‌ای که ذکر خواهد شد، ثابت می‌شود که ولایت اجرای مجازات‌های حدی از طرف خداوند به نبی مکرم اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) تفویض شده است. اما از جمله سؤالاتی که همواره در عصر غیبت در محافل علمی فقها مطرح شده، این است که با غیبت امام معصوم (ع) آیا باز هم می‌توان برای مواجهه با این جرایم، مجازات‌های حدی را اجرا نمود؟

به عبارت دیگر؛ سؤال اساسی مقاله حاضر این است که حکم اجرای حدود در زمان غیبت امام معصوم چیست؟ و در صورت جواز آن، چه کسی وظیفه اجرای آن را بر عهده دارد؟

پاسخ فقها در این باره مبتنی بر مبانی مختلفی است که می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم نمود: گروهی قایل به جواز اجرای حدود، گروهی قایل به تعطیل آن و برخی در حکم دادن توقف کرده‌اند.

بنابراین، مطالب این مقاله در سه بخش ارایه می‌شود: در بخش اول، ابتدا ضمن معرفی قایلین به جواز، مبانی عقلی و نقلی آنها تبیین و سپس مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش دوم، پس از معرفی قایلین به تعطیل حدود و تبیین مبانی آنها، ادله ایشان، مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت و در بخش آخر ضمن تبیین نظر فقهای که در حکم دادن توقف نموده‌اند و بررسی آن نظر، نتیجه بحث ارایه می‌گردد.

قایلین به جواز

با تتبع نظرات فقهای امامیه در این مسأله، معلوم می‌شود که مشهور فقها قول به جواز را برگزیده‌اند؛ از جمله این فقها می‌توان به علامه حلی (حلی، ۱۳۸۱، ص ۴۶۳)، فخرالمحققین (حلی، ۱۳۸۷، ص ۲۹۷)، شهید ثانی (عاملی، ۱۳۲۵، ص ۱۰۷)، آیت‌الله خوئی (خوئی، ۱۳۲۸، ص ۲۷۳)، مرحوم صاحب جواهر (نجفی، بی‌تا، ص ۳۹۶) و مرحوم فیض کاشانی (فیض، ۱۴۰۱، ص ۱۵۰) اشاره نمود.

لازم به ذکر است، گرچه برخی فقها تعبیر به «جواز» اجرای حدود نموده‌اند، اما مقصود آنها «وجوب» است. توضیح آنکه «جواز» در اصطلاح فقهی، در دو معنای خاص و عام به کار رفته است. جواز در معنای خاص به معنای عملی است که فعل و ترک آن یکسان است و هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد. جواز در این معنا، یکی از احکام خمسۀ تکلیفی، قسیم وجوب، حرمت، کراهت و استحباب است. اما جواز در معنای عام، در مقابل حرمت و مقسم وجوب، کراهت و استحباب و جواز به معنای خاص است، و مقصود از آن، کاری است که شرعاً حرام نیست؛ اعمّ از اینکه واجب باشد یا مستحب، مکروه باشد یا مباح.

حال مقصود از «جواز» اجرای حد، جواز به معنای عام است؛ بدین معنا که اجرای حد، حرام نیست، ولی این که کدام یک از احکام تکلیفی را دارد، با توجه به ادله موجود، مثل صیغه امر در عبارات «فاجلدوا» و «فاقطعوا» و به تصریح برخی فقها از جمله: مرحوم نراقی (نراقی، ۱۴۰۸، ص ۱۹۷) و مرحوم صاحب جواهر (نجفی، بی‌تا، ص ۳۹۶)، حکم آن «وجوب» است. این دسته از فقها برای اثبات مدعای خود غالباً به دو مبنای عقلی و نقلی تمسک کرده‌اند که به آنها اشاره می‌شود:

۱. مبنای عقلی

از مهم‌ترین اهدافی که حقوق کیفری اسلام در اجرای مجازات مدنظر دارد، جلوگیری از فسق، فجور، فساد و انتشار آن در میان جامعه است. گروهی از قایلین به اقامه حدود در عصر غیبت به این هدف توجه داشته‌اند و معتقدند که هدف شارع مقدس از تشریح حدود، جلوگیری از فساد و انتشار آن در جامعه بشری بوده است و اختصاص دادن اجرای حدود به زمانی خاص (مثلاً: زمان حضور امام معصوم «ع») با این هدف، منافات دارد. بنابراین همان حکمتی که مقتضی تشریح حدود بوده است، اقتضا می‌کند که حدود شرعی در زمان غیبت امام معصوم همانند زمان حضور او اقامه گردد.

در همین رابطه مرحوم صاحب جواهر معتقد است: «... اینکه تعطیل حدود به ارتکاب اعمال حرام و منتشر شدن مفسد منجر می‌شود، در حالی که از دیدگاه شرع، ترک اعمال حرام و مفسد خواسته شده و اینکه مقتضای اقامه حد، هم در زمان حضور امام و هم در زمان غیبت او وجود دارد و قطعاً فایده اقامه حد به مجری آن بر نمی‌گردد، بلکه به مستحق یا به نوع مکلفان بر می‌گردد و در هر حال باید مطلقاً حد را اقامه کرد...» (نجفی، بی‌تا، ص ۳۹۶).

۲. مبنای نقلی

قایلین به جواز اقامه حدود در اثبات نظر خود به اطلاق ادله و برخی روایات استناد کرده‌اند که در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اطلاق ادله

قایلین به جواز اقامه حدود در عصر غیبت معتقدند که اوامر شرعی در آیات و روایات مربوط به حدود، مطلق بوده و مقید به هیچ‌گونه قیدی - اعم از قید زمانی و مکانی - نیست. بنابراین نمی‌توان گفت که اجرای این اوامر اختصاص به مکان یا زمانی خاص (مثلاً زمان حضور، امام معصوم علیه‌السلام) دارد.

به همین مناسبت مرحوم آیت‌الله خویی می‌نویسد: «ادله حدود چه در قرآن و چه روایات مطلق است و مقید به زمان خاصی نشده است. مثل: آیه‌ای که خداوند سبحان در آن می‌فرماید: «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید» و آیه: «دست مرد و زن سارق را قطع کنید» این ادله بر اقامه حدود دلالت دارند، ولی اینکه توسط چه کسی باید اقامه شود، دلالتی ندارد...» (خویی، ۱۴۲۸، ص ۲۲۳).

از دیگر فقهای که اطلاق ادله را مستند جواز اقامه حدود در عصر غیبت دانسته‌اند می‌توان به مرحوم صاحب جواهر (نجفی، بی‌تا، ص ۳۹۶) و فیض کاشانی (فیض، ۱۴۰۱، ص ۱۵۰) اشاره کرد.

با ملاحظه کلماتی مثل «فاجلدوا» و «فاقطعوا» در آیات مذکور، این معنی به ذهن متبادر می‌شود که وظیفه اجرای حدود، بر عهده همه مسلمین است. اما به نظر می‌رسد، اطلاق این آیات «در مقام اجرا» با ادله‌ای، مقید شده است. بنابراین دیگر نمی‌توان به اطلاق این آیات تمسک کرد و بگوییم: چون عبارت «فاقطعوا» یا «فاجلدوا» مطلق است، وظیفه اجرای حدود بر عهده همه مسلمین است، زیرا در جایی می‌توان به اطلاق عمل

کرد که دلیلی بر تقیید آن موجود نباشد. در موضوع مورد بحث، اطلاق این آیات از جهت اجرا، با وجود ادله‌ای مثل روایت حفص بن غیاث مقید شده است. در این روایت، حفص بن غیاث از امام صادق (ع) سؤال کرد: چه کسی حدود را اقامه می‌کند؟ سلطان یا قاضی؟ امام در پاسخ فرمودند: «اقامة الحدود إلی من إلیه الحکم» (حرّ عاملی، ۱۳۷۵، ص ۳۳۸) طبق این روایت، عموم مسلمین نمی‌توانند حدود شرعی را اجرا نمایند، بلکه اقامه حدود تنها بر عهده کسی است که حکم به دست اوست.

از طرف دیگر، اگر همه مسلمین وظیفه اجرای حدود را داشته باشند، در این صورت اختلال در نظام لازم می‌آید و نوعی هرج و مرج در جامعه ایجاد خواهد بود. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که منظور از «من إلیه الحکم» چه کسانی هستند، که با توجه به آن، حق اجرای حدود را فقط برای ایشان ثابت بدانیم؟ با ملاحظه ادله‌ای چون آیه: «أطیعوا اللهَ وَ أَطیعوا الرَّسولَ وَ أُولی الامرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹) و «إِنَّمَا وَرِثَیْكُمْ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ ءَامَنُوا...» (مانده، ۵۵)؛ حاکمیت و ولایت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در اجرای احکام الهی (خصوصاً حدود شرعی) ثابت است. در زمان حضور ائمه (ع)، ایشان افرادی را به منظور امر قضاوت و اجرای احکام الهی در مناطق مختلف نصب می‌کردند و در واقع، منظور از «من إلیه الحکم» در روایت مذکور همان منصوبان خاص ائمه (ع) محسوب می‌شدند. اما سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که در عصر غیبت امام معصوم منظور از «من إلیه الحکم» چه کسی است؟ به عبارت دیگر، وظیفه اجرای احکام الهی (از جمله حدود شرعی) در زمان غیبت امام معصوم بر عهده چه کسی است؟ به طور مختصر، می‌توان گفت؛ از نظر قایلین به جواز اقامه حدود، این وظیفه در عصر غیبت بر عهده فقیه جامع شرایط افتا، واگذار شده است.

روایات

در باب «حدود» روایات متعددی از ناحیه معصومین (ع) وارد شده است. اما آن دسته از روایاتی که قایلین به جواز اقامه حدود برای اثبات مدعای خود ذکر کرده‌اند، معدود است. قبل از بیان این روایات باید متذکر شویم که هدف فقها از استناد به این دسته از روایات، پاسخ به سؤالی است که در بحث قبل مطرح نمودیم. سؤالی که مطرح شد، این بود که وظیفه اجرای احکام الهی در زمان غیبت امام معصوم بر عهده چه کسی است؟ قایلین به جواز اقامه حدود، به استناد این روایات، اجرای حدود در عصر غیبت را وظیفه فقیه جامع

شرایط افتا، می‌دانند. از جمله این فقها می‌توان به شیخ مفید (مفید، ۱۳۷۵، ص ۸۱۰)، علامه حلی (حلی، ۱۳۸۱، ص ۴۶۴)، مرحوم کاشف الغطا (کاشف الغطا، ۱۳۷۸، ص ۴۲۰) و شهید اول (عاملی، ۱۴۱۱، ص ۷۵) اشاره کرد.

این روایات عبارتند از:

مقبوله عمرین حنظله^۱

عمرین حنظله می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: دو نفر از خودمان راجع به قرض یا میراثی نزاع دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت به محاکمه می‌روند، این عمل جایز است؟ امام فرمودند: کسی که در موضوعی حق یا باطل نزد آنها به محاکمه رود، به درستی که نزد طغیان‌گر به محاکمه رفته و آنچه طغیان‌گر برایش حکم کند، اگرچه حق مسلم او باشد، چنان است که مال حرامی را می‌گیرد، زیرا آن را به حکم طغیان‌گر گرفته است، در صورتی که خدا امر فرموده است به او کافر باشند؛ خدای بلندمرتبه فرموده: «می‌خواهند به طغیان‌گر محاکمه برند، در حالی که مأمور شده‌اند که به او کافر شوند»، عرض کردم پس چه کنند؟ امام فرمودند: نظر کنند به شخصی از خود شما که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را می‌فهمد و به حکمیت او راضی شوند، همانا من او را حاکم شما قرار دادم...».

چگونگی دلالت این حدیث بدین صورت است که: به قرینه کلمه «طاغوت» که مراجعه به آن ممنوع شده، مردم از رجوع به ولات و حکام جور منع شده و به جای آن، فقها برای مردم از ناحیه امام علیه‌السلام نصب شده‌اند، پس همان کارهای حکومتی که به دست حکام طاغوت اجرا می‌شد، اینک باید به دست فقهای عدول اجرا گردد که یکی از آن کارها، موضوع قضاوت و اجرای احکام الهی است که یا خود مستقیماً اجرا می‌کنند و یا قضاتی را برای آن نصب می‌کنند.

۱. «محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحسین، عن عمر بن حنظله قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلین من اصحابنا، بینهما منازعة فی ذین أو مراث، فتحاکما إلی السلطان و إلی القضاة، أعلل ذلك؟ قال: من تحاکم إلیهم فی حق أو باطل فإلها تحاکم إلی الطاغوت و ما یحکم له فإلما یأخذ سحناً و إن کان حقاً نابأ له لانه أخذه بحکم الطاغوت و قد أمر الله أن یکفر به قال الله تعالی «یریدون أن یتحاکموا إلی الطاغوت و قد أمروا أن یتکفروا به» قلت: فکیف یصنعان؟ قال: ینظران إلی من کان منکم فمن قد روی حدیثنا و نظراً فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکماً فإنی قد جعلته علیکم حکماً...» (کلینی، بی‌تا، ص ۵۴).

شاهد دیگر؛ جمله‌ای است که حضرت، به عنوان تعلیل ارجاع مردم به فقها بیان کرده است؛ یعنی گرچه سایل از تنازع قرض یا میراث پرسید، ولی حضرت فرمودند: من او را «حاکم» بر شما قرار دادم. بدیهی است که کلمه «حاکم» در اینجا به معنای «قاضی» استعمال شده و یکی از شوون قاضی هم اجرای احکامی است که صادر نموده است (طاهری، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰). بنابراین، طبق این حدیث، حاکم قراردادن فقها نه تنها شامل حلّ و فصل تخصصات، بلکه شامل اجرای حدود هم می‌شود.

روایت اسحاق بن یعقوب^۱

«اسحاق بن یعقوب از محمد بن عثمان عمری (نایب خاصّ حضرت ولی عصر «ارواحناء فداه») خواسته است که مکتوب وی را که حاوی مسایلی بوده است، خدمت امام علیه‌السلام، تقدیم نماید. امام علیه‌السلام پاسخ سؤالات را مرقوم نمودند، در یکی از فقرات پاسخ چنین آمده است: در حوادث جدید، به راویان حدیث ما مراجعه نمائید، چراکه آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم».

نحوه دلالت این حدیث بدین صورت است که: مقصود از کلمه «حوادث»، همه اموری است که به نظر عرف یا شرع یا عقل در آنها، به رهبر جامعه در هر ملت مراجعه می‌شود» (شیخ انصاری، ۱۴۲۸، ص ۵۵۵)؛ بنابراین شامل بیان احکام شرعی، رسیدگی به شکایات و تصدی امور اجتماعی خواهد بود.

در مقابل، همواره این احتمال وجود دارد که واژه «حوادث» در این حدیث ناظر به مسایل شرعی و مشکلاتی باشد که در این محدوده برای مردم پیش می‌آید، در نتیجه، طبق این احتمال، ارجاع امر به فقها، توسط امام فقط در مسایل و مشکلات شرعی خواهد بود و در اموری مانند تصدی اجرای احکام الهی، ولایتی از طرف امام (ع) به فقها، تفویض نشده است.

مرحوم شیخ (ره) این احتمال را مردود دانسته‌اند و معتقدند که «مقصود اصم (ع) در ارجاع مردم به روات حدیث، امور اجتماعی و حکومتی است، نه مسایل شرعی حلال و

۱. «عن محمد بن عقیب عن محمد بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً قد سئلت فيه عن مسائل أشكلت عليّ؛ فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان (عليه السلام): و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلي روات حديثنا، فسألهم حجتنا عليكم و أنسأ حجتنا...» (حرعالمی، ۱۳۷۵، ص ۲۲۸).

حرام، زیرا اولاً: امام (ع) مردم را در اصل حوادث به فقها ارجاع داده، نه در حکم حوادث. اگر می‌فرمود: مردم در «احکام حوادث» به فقها مراجعه نمایند، ممکن بود، بگوییم که فقها در بیان حلال و حرام خدا حجت و نماینده امام زمان (ع) هستند و نه در امور سیاسی و اجتماعی، ولی در این عبارت، نفس حوادث و رویدادها به فقها ارجاع داده شده است.

ثانیاً: از جمله «فَأْتَهُمْ حُجَّتِي عَلَيَّكُمْ» استفاده می‌شود که فقها در کارهایی از طرف امام منصوب هستند که از شؤون امامت و امور اجتماع باشد، و الاً اگر فقها را تنها برای بیان احکام الهی تعیین و نصب می‌کرد، مناسب بود که بگوید: «فَأْتَهُمْ حُجَّتُ اللَّهِ» نه «حُجَّتِي» زیرا همان‌گونه که امام (ع) مبین احکام الهی است، حجت‌الله نیز است، فقها نیز در این جهت حجج‌الله هستند، نه حجت امام زمان (ع) و آنگاه حجت امام زمان هستند که اموری که اگر حضرت حضور داشت، می‌بایست خود در جامعه متصدی آن امور باشد و فعلاً که حضور ندارد، آن امور را به فقها محول کرده و مردم را نیز به آنها ارجاع داده است.

ثالثاً: مراجعه به فقها در مسایل حلال و حرام و تبیین احکام، از مسایل رایج مسلمین بوده و قهراً یک چنین مسأله روشنی نباید بر شخصی همچون اسحاق بن یعقوب پوشیده باشد، به طوری که از امام زمان (ع) سؤال کند که مسلمانان در مسایل شرعی خود باید به چه کسی مراجعه کنند. اما مراجعه در امور اجتماعی و مصالح عمومی از این وضوح برخوردار نبوده و احتمال اینکه همچون زمان غیبت صغری موکول به شخص یا اشخاص خاص باشد، وجود داشته است. از این رو، هرگونه سؤال در این باره بجا و لازم بوده است؛ که حضرت نیز در پاسخ، امور عامه مسلمین را به فقها محول نموده‌اند» (شیخ انصاری، ۱۴۲۸، ص ۵۵۶).

روایت حفص بن غیاث

«حفص بن غیاث، قال: سألت ابا عبد الله (ع) مَنْ يُقِيمُ الْحُدُودَ: السُّلْطَانُ أَوْ الْقَاضِي؟ فقال: إقامة الحدود إلی من إلیه الحكم» (حر عاملی، ۱۳۷۵، ص ۳۳۸).

«حفص بن غیاث از امام صادق (ع) سؤال کرد که چه کسی حدود را اقامه می‌کند؟ سلطان یا قاضی؟ امام فرمودند: اقامه حدود به دست کسی است که حکم به دست اوست.»
مرحوم آیت‌الله خویی از جمله فقهای هستند که با استناد به این روایت، جواز اقامه حدود در عصر غیبت توسط فقها را استنباط می‌نماید. ایشان معتقدند: «اگر این روایت را با روایاتی که قضاوت و اجرای احکام الهی در زمان غیبت را به دست فقیهان می‌داند،

ضمیمه کنیم، نتیجه گرفته می‌شود که فقها می‌توانند در زمان غیبت امام معصوم، حدود شرعی را اقامه نمایند» (خویی، ۱۴۲۸، ص ۲۷۵). بنابراین چگونگی استناد به روایت فوق چنین است که مطابق روایت، اجرای حدود با «مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْم» است و طبق ادله‌ای همچون: مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه، فقها «مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْم» هستند؛ در نتیجه فقهای جامع الشرایط افتا، حق اجرای حدود را در زمان غیبت دارند.

بررسی مبانی قایلین به جواز

به نظر ما استدلال قایلین به جواز به اطلاق آیات و روایات تمام است. توضیح آنکه به نظر اکثر علمای اصول، مهم‌ترین قرینه‌ای که به کمک آن می‌توان از یک لفظ مطلق، استفاده اطلاق کرد «مقدمات حکمت» است. «منظور از مقدمات حکمت شرایطی است که شنونده در صورت اجتماع آن شرایط از لفظ، استفاده اطلاق نماید» (مظفر، ۱۴۲۵، ص ۱۶۱). براساس مقدمات حکمت، فرض بر این است که گوینده حکیم است و کلامش از روی عقل و اراده و بدون سهو و غفلت صادر شده و در مقام بیان تمام مقصود و منظور خویش است.

علاوه بر این، گوینده به رغم امکان تقیید و ذکر قرینه در مسأله مورد نظر، قید و قرینه‌ای (اعم از قرینه متصل و منفصل) هم بر تقیید بیان نکرده است.

از مجموع این مقدمات معلوم می‌شود که مراد شارع مقدس در آیات و روایات مربوط به اجرای حدود، ناگزیر، مطلق است؛ زیرا اگر قید خاصی (مثلاً قید اجرای حدود در زمان حضور امام معصوم) در مراد وی مدخلیت داشت یا تنها برخی مصادیق و افراد مطلق را اراده کرده بود، می‌بایست به وضوح آن را بیان می‌کرد، چرا که حکمت و درایت اقتضا می‌کند که متکلم، مخاطب را از تمام مراد خویش آگاه سازد و همه قیود و خصوصیات را که در منظورش دخالت دارد، بیان کند.

بنابراین توضیح معلوم می‌شود که آیات و روایات مربوط به اجرای حدود هم از جهت زمان و هم از جهت مکان مطلق هستند و هیچ قید و قرینه‌ای (اعم از قرینه‌ی متصل و منفصل) اطلاق آن ادله را از این جهت مقید نکرده است. نکته قابل ذکر این است که اطلاق این آیات بنا بر ادله‌ای که قبلاً به طور مفصل ذکر شد، نسبت به مجری حدود، مقید شده است که اجمالاً ثابت شد که اجرای حدود در زمان غیبت به دست فقیه جامع‌الشرایط افتا، است.

اما روایت مقبوله عمر بن حنظله از جهت سند، نسبت به بعضی از روایانش مورد ایراد واقع شده است، به عنوان مثال، شیخ طوسی در کتاب رجال خود، روایات منقول از محمد عیسی را - که در سلسله روایان این حدیث قرار گرفته - ضعیف دانسته است (شیخ طوسی، ۱۴۲۷، ص ۵۸۵).

اما ضعف این روایت با عمل صحابه ائمه (ع) جبران شده است (خمینی، ۱۳۷۷، ص ۴۸) و از آنجا که مورد قبول اصحاب قرار گرفته، به «مقبوله» شهرت یافته است. بنابراین می‌توان در تقویت قول به جواز اقامه حدود در عصر غیبت به این روایت استدلال نمود. اما در دلالت «توقیع شریف» یکی از فقهای معاصر تردید کرده‌اند و می‌گویند: «احتمال دارد که الف و لام در کلمه «الحوادث» از نوع عهد باشد؛ بنابراین اشاره به همان رویدادهای مذکور در نامه ارسالی است و چون نمی‌دانیم آن رویدادها چه بوده، تمسک به این روایت برای اثبات مدعا مفید نیست» (خوانساری، ۱۳۷۴، ص ۵۹).

به نظر ما این احتمال وارد نیست، زیرا منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاری‌هایی بوده که برای مردم و مسلمین پیش می‌آمده است. از طرفی؛ «سایل در مورد حادثه‌ای خاص از امام سؤال نکرده، بلکه از مطلق حوادث پرسیده که امام هم در جواب فرمودند که به طور کلی، در حوادث به روایان احادیث ما (یعنی فقها) مراجعه نمایید» (خمینی، ۱۳۷۷، ص ۶۸).

به همین جهت، الف و لام موجود در «الحوادث الواقعة» از نوع استغراق است و شامل همه پیشامدها و مشکلات اجتماعی می‌شود. بنابراین این روایت می‌تواند دال بر جواز اقامه حدود به دست فقیه جامع شرایط باشد.

از نظر مرحوم حاج احمد خوانساری، روایت حفص بن غیاث با مشکل دلالت روبرو است. چون در روایت مزبور، در پاسخ به این سؤال که چه کسی اقامه حدود می‌کند، سلطان یا قاضی؟ آمده است: «اجرای حدود به دست کسی است که حکومت در دست اوست» از این رو، نمی‌توان نتیجه گرفت که قاضی مجاز به اقامه حدود است، زیرا قاضی کسی است که از سوی معصومین حکم کردن میان مردم به او واگذار شده است و به او گفته نمی‌شود که به سوی او حکم است» (خوانساری، همان).

منظور از ایرادی که به دلالت این حدیث وارد شد، واضح نیست و به نظر می‌رسد که با توجه به دلایلی که قبلاً آورده شد، منظور از «مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْم» در عصر غیبت، فقیه

جامع‌شرایط است که وظیفه اداره جامعه اسلامی به او واگذار شده است و فقیه در زمان غیبت امام معصوم، تمام آنچه را که مربوط به وظایف پیامبر و ائمه (ع) بوده، دارا می‌باشد؛ مگر در مواردی که دلیل خاصی داشته باشیم که شأنی از شوون، مخصوص پیامبر و یا امام معصوم است. زیرا فقیه، نایب عام امام معصوم محسوب می‌شود و لازمه نیابت آن است که نایب بتواند در تمام شوونی که منوب‌عنه حق دخالت داشته، دخالت کند. به همین جهت از آنجایی که یکی از شوون حکومت - بلکه مهم‌ترین آن - اجرای احکام الهی در جامعه است، فقیه جامع‌شرایط موظف است که احکام و حدود شرعی را اجرا نماید. بنابراین با ضمیمه این روایت با روایاتی که اجرای احکام الهی در زمان غیبت را به دست فقیهان می‌داند، می‌توان نتیجه گرفت که فقیه جامع‌الشرایط می‌تواند در زمان غیبت، حدود شرعی را اقامه نماید.

قایلین به تعطیل حدود و مبانی آنها

گروهی دیگر از فقها بر این عقیده‌اند که در عصر غیبت امام معصوم، اجرای حدود الهی جایز نیست، زیرا اجرای آن اختصاص به امام معصوم دارد و فقیه نمی‌تواند به اقامه آن اقدام نماید.

از جمله این فقها مرحوم ابن‌ادریس است که در کتاب سرائر چنین گفته‌اند: «وَأَمَّا إِقَامَةُ الْحُدُودِ، فَلَيْسَ بِجُوزٍ لِأَحَدٍ إِقَامَتَهَا إِلَّا لِسُلْطَانِ الزَّمَانِ الْمَنْصُوبِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى أَوْ مَنْ نَصَبَهُ الْإِمَامُ لِإِقَامَتِهَا...» (ابن‌ادریس حلی، بی‌تا، ص ۲۴).

از دیگر فقهای متقدم، ابن‌زهره است که اقامه حدود را مختص امام معصوم یا کسی که از طرف او اذن دارد، می‌داند (ابن‌زهره، ۱۴۱۷، ص ۶۲۲). هم‌چنین مرحوم محقق حلی در کتاب شریف «شرایع» بیان داشته‌اند که در زمان حضور امام (ع) هیچ کس جز او یا کسی که از طرف او بر این سمت منصوب شده، مجاز نیست که اقامه حدود نماید. ایشان در ادامه، قول به جواز اقامه حدود در زمان غیبت را بدون ذکر نام، به افرادی منتسب می‌سازد و می‌گوید: «وَقِيلَ: بِجُوزِ لِلْفُقَهَاءِ الْعَارِفِينَ إِقَامَةَ الْحُدُودِ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ» (محقق حلی، ۱۴۲۶، ص ۳۹۲).

ایشان در متن فوق با تعبیر «قیل» و عدم ذکر قایل و یا قایلین آن، علاوه بر اینکه مخالفت و یا حداقل عدم تمایل و تردید خود را مطرح می‌کند، قول مقابل (قول به جواز) را نادر و شاذ معرفی نموده و آن را مورد تأیید قرار نداده است.

از میان فقیهان معاصر، مرحوم حاج سیداحمد خوانساری اقامه حدود را مختص به امام معصوم دانسته و قایل به تعطیل حدود در عصر غیبت می‌باشند. ایشان در کتاب جامع المدارک که شرحی موجز بر «مختصر النافع» مرحوم محقق حلی است، می‌نویسد: «لازمه استناد به اطلاق آیات و همچنین وجود مقتضی تشریح حدود در هر زمان و مکان این است که اقامه حدود در تمام دوران‌ها مطلقا واجب باشد، بدون آنکه به نصب معصوم (ع) نیازی وجود داشته باشد. و بدون صدور مقبوله عمر بن حنظله و توقیع مبارک، واگذاری این امر به فقها نیز اقامه حدود لازم و وظیفه شرعی گردد. و چنانچه مقتضای حکمت تشریح حدود بر محور مستحقان مجازات، دور بزند و اقامه‌کننده و مجری آن نقشی نداشته باشد، در فرض عدم دسترسی به مجتهدان واجد شرایط، عدول مؤمنان و سپس حتی فساد آنان بایستی متصدی اقامه حدود گردند و هیچ‌گاه این امر تعطیل نگردد. در حالی که این نتیجه بعید است. بنابراین همان طور که جهاد با کفار از وظایف خاص امام معصوم است، اقامه حدود شرعی نیز از امور مختص به معصوم است و به هیچ وجه جز آنان، کسی مجاز به اقدام در این امر نخواهد بود.

از طرف دیگر؛ اقامه حدود مستلزم آزار بدنی است و در چنین مواردی، تنها پیامبر و ائمه (ع) و منصوبان خاص آنان مجاز به اقدام هستند و جز آنان کسی مجوز شرعی ندارد (خوانساری، ۱۳۷۴، ص ۴۱۲).

بررسی مبانی قایلین به جواز

اجماع فقها، یکی از دلایلی است که برخی از قایلین به تعطیل حدود در اثبات مدعای خود به آن تمسک کرده‌اند. مرحوم حاج‌احمد خوانساری قول به تعطیل حدود را، قول مشهور فقها دانسته و حتی معتقد است که عده‌ای از فقها - که ظاهرا منظور، ابن‌ادریس و ابن‌زهره است - در این مسأله، ادعای اجماع کرده‌اند (همان).

در حالی که با ذکر تعداد فقهایی که قایل به جواز شدند، معلوم شد که قول مشهور فقها در این مسأله، جواز اقامه حدود است و نه تعطیل آن؛ حتی مرحوم صاحب‌جوهر در این مسأله ادعای اجماع کرده‌اند و می‌گویند: «اصلا کلام ابن‌زهره و ابن‌ادریس هیچ‌ظهوری در عدم جواز وجود ندارد، بلکه قول ایشان موافق اجماع بر جواز اقامه حدود است» (نجفی، بی‌تا، ص ۳۹۳).

به دو دلیل نمی‌توان از ظاهر کلام ابن‌زهره و ابن‌ادریس اختصاص اجرای حدود به امام معصوم را استنباط کرد:

۱- از نظر این فقها، اجرای حدود، وظیفه امام معصوم و یا کسی است که از طرف او اذن دارد و همان طور که قبلاً ثابت شد، در زمان غیبت، فقهای جامع‌شرایط، نایبان عام ائمه معصومین (ع) و مأذون در اجرای احکام الهی محسوب می‌شوند. بنابراین نه تنها از کلام این فقها اختصاصی فهمیده نمی‌شود، بلکه کلام ایشان مؤید قول به جواز اقامه حدود توسط فقها (به عنوان نایبان امام معصوم) در عصر غیبت نیز می‌باشد (همان).

۲- مرحوم ابن‌ادریس در کتاب سرائر، صراحتاً وظیفه حکم و قضاوت بین مردم را در زمان غیبت به دست فقهای جامع‌شرایط می‌دانند (حلی، بی‌تا، ص ۲۵) و بدیهی است، اگر کسی منصب فتوا و قضا در زمان غیبت را برای فقها بپذیرد، چاره‌ای ندارد که منصب اجرا را نیز بپذیرد، زیرا قضاوت و حکم قاضی مثل فتوای یک مجتهد، تنها جهت بیان احکام نیست، بلکه حکم قاضی برای فیصله دادن اختلاف است و آن بدون داشتن قدرت اجرایی میسر نخواهد بود.

در مورد قول مرحوم محقق حلی هم به نظر می‌رسد، اگرچه ایشان در کتاب «شرایع» قول به جواز اقامه حدود توسط فقها را با تعبیر «قیل» ذکر کرده است، اما با عنایت به نظر ایشان در مورد واگذاری امر حکم و قضاوت به فقهای جامع‌شرایط می‌توان نتیجه گرفت که مرحوم محقق به نوعی، اجرای حدود در عصر غیبت را، توسط فقها پذیرفته است؛ و حق این است که ایشان را جزء قایلین به جواز اقامه حدود بدانیم.

اما کلام مرحوم خوانساری قابل نقد به نظر می‌رسد؛ زیرا درست است که ادله اقامه حدود مطلق هستند و مقید به زمان خاصی نشده‌اند، اما همان طور که قبلاً گفتیم، قطعاً عموم مسلمین نمی‌توانند مخاطب تکلیف اقامه حدود باشند، زیرا این امر مستلزم اختلال نظام و هرج و مرج است. بنابراین اطلاق ادله حدود مقید به وجود مجری صالح است که گفتیم این امر در عصر غیبت به فقیه جامع‌شرایط واگذار شده است. به همین جهت نمی‌توان گفت چون ادله حدود مطلق هستند، شخصیت اقامه‌کننده، دخالتی در آن ندارد.

قول به تبدیل حدود به تعزیر (در فرض تعطیل حدود) نیز قابل نقد است؛ زیرا از نظر این دسته از فقها، تنها حدود است که مختص به امام معصوم بوده و در مقابل، اجرای تعزیرات فاقد چنین شرطی است، در حالی که در اجرای حدود و اجرای تعزیرات تفاوتی از

نظر مقام اجراکننده وجود ندارد، بنابراین اگر در عصر غیبت، فقها نمی‌توانند حدود را اجرا کنند باید بگوییم تعزیرات را هم نمی‌توانند اجرا کنند و در واقع، نفی صلاحیت فقیه در اجرای حدود، در نهایت، موجب نفی صلاحیت وی در اجرای تعزیرات خواهد بود و وی حق نخواهد داشت هیچ مجازاتی را علیه مجرمان اعمال کند.

توقف در حکم و بررسی آن

در بحث جواز یا عدم جواز اقامه حدود در عصر غیبت، عده‌ای از فقها در حکم دادن توقف کرده‌اند، بدین معنا که ادله اقامه حدود را بررسی کرده‌اند، ولی در نهایت نتوانسته‌اند به نتیجه‌ای برسند و یکی از دو نظر جواز یا تعطیل را برگزینند؛ در این گفتار پس از معرفی فقهایی که توقف در حکم کرده‌اند، ادله ایشان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

توقف در حکم

از جمله فقهایی که توقف در حکم کرده‌اند، می‌توان به علامه حلی در کتاب «متاهی‌المطلب» اشاره کرد. ایشان ضمن نقل روایت حفص بن غیاث از امام صادق (ع) می‌فرماید: «شیخ طوسی و شیخ مفید در عمل به این روایت جازم بوده و به اقامه حدود، حکم کرده‌اند، ولی من در این مسأله نظری ندارم (و عندي في ذلك التوقف)» (حلی، ۱۳۸۲، ص ۹۹۴). مرحوم مقدس اردبیلی در تبیین وجه توقف علامه حلی می‌نویسد: «شاید وجه توقف این باشد که روایت وارده صحیح نبوده و یا احتمال دارد، مراد از عبارت «من إلیه الحکم» در این روایت، امام معصوم باشد و یا این حدیث از امام (علیه‌السلام) در مقام تقیه صادر شده باشد» (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۲۸).

از فقهای معاصر می‌توان به میرزای قمی اشاره کرد که در جواز اجرای حدود توسط مجتهد در زمان غیبت، توقف می‌کند و فقط جواز تعزیر را ثابت می‌داند. ایشان در کتاب جامع الشتات می‌نویسد: «حقیر در جواز اجرای حدود در زمان غیبت، تأمل دارم. بلی؛ حاکم شرع این جماعت را به هرچه صلاح داند، تعزیر می‌کند و آن هم وظیفه حاکم شرع است» (میرزای قمی، ۱۳۷۹، ص ۷۶۴).

بررسی توقف در حکم

به نظر می‌رسد، مرحوم علامه حلی، نظر قطعی در این مسأله را در سایر آثار خود از جمله قواعد الأحکام (حلی، ۱۴۱۳، ص ۵۲۵) و مختلف الشیعه (حلی، ۱۴۱۸، ص ۴۶۳) بیان کرده

است؛ زیرا وی در این دو کتاب قول به جواز اقامه حدود در عصر غیبت توسط فقها را برگزیده است؛ بنابراین ایشان را باید جزء قابلین به جواز اقامه حدود دانست.

و اما از نظر مرحوم میرزای قمی چنین برداشت می‌شود که تنها حدود است که مختص امام معصوم بوده و در مقابل، اجرای تعزیرات فاقد چنین شرطی است، در حالی که «میزان و کیفیت و اجرای تعزیر همانند حدود به شخص امام معصوم (ع) سپرده شده است» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ص ۴۹۷).

بنابراین نفی صلاحیت فقیه در اجرای حدود، در نهایت موجب نفی صلاحیت وی در اجرای تعزیرات خواهد شد و وی حق هیچ نوع مجازات را ندارد؛ در حالی که تنها تفاوتی که میان حد و تعزیرات است، آن است که حدود دارای میزان مشخصی است که از سوی شارع تعیین شده، لیکن تعزیرات از نظر نوع و میزان مجازات در اختیار حاکم اسلامی قرار داده شده است، «طبق نظر مشهور فقها هر آنچه که دارای مجازات متعدد و مشخص است، حد محسوب شده و هر آنچه که مجازاتش نامشخص باشد، تعزیر به حساب می‌آید» (نجفی، بی‌تا، صص ۲۵۴-۲۵۵).

بنابراین همان‌طور که مرحوم صاحب جواهر گفته‌اند، با وجود دلایل عقلی و نقلی در مسأله اقامه حدود وجهی برای توقف در این موضوع وجود ندارد (همان، ص ۳۹۳). تا اینجا، روشن گردید که حکم اولی در موضوع مورد بحث، جواز اجرای اقامه حدود در زمان غیبت است که توسط فقیه جامع‌شرایط اجرا می‌شود، اما به نظر می‌رسد، اگر اقامه برخی حدود با کیفیت ویژه آن در برهه‌ای از زمان موجب تنفر افکار عمومی از اسلام و در نتیجه تضعیف اساس دین گردد، حاکم مسلمین موظف است که اقامه آن حد را تا زمان توجیه افکار عمومی نسبت به مقررات و حدود اسلامی و علت وضع آن، هر چند به طور موقت - تعطیل نماید.

البته مسأله تعطیل موقت، در فرض وهن آمیزبودن یک حکم، منحصر به زمان غیبت امام معصوم نیست؛ بلکه این مهم، حکمی کلی در حقوق اسلام است که در زمان حضور هم جاری می‌شود.

در همین رابطه روایتی از حضرت علی (ع) نقل شده که فرمودند: «لا اقيم علي رجل حدًا بأرض القدر حتي يخرج منها مخافة أن تحمله الحمية فيلحق بالعدو» (حرّ عاملی، ۱۳۷۵، ص ۳۱۸).

«حدود الهی نباید در سرزمین دشمن بر کسی اجرا شود، زیرا ممکن است، شخص مجرم در اثر اجراء حد، گرفتار حالت عصبی و روحی شود و به دشمن ملحق گردد».

از این روایت چنین برداشت می‌شود که اگر در موقعیتی اجرای حدود با مصالح عالیّه اسلام تزامم پیدا کرد باید اهمّ را (حفظ مصالح اسلام) بر مهمّ (اجرای حد) ترجیح داد.

مرحوم فاضل مقداد در کنزالعرفان ذیل آیه شریفه «و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنین» می‌گوید: «علت اینکه در این آیه «طایفه» مقید به مؤمنین شده، این است که اگر کفار شاهد اجرای حد باشند، چه بسا، مانع گرویدن آنان به اسلام شود و از همین جهت، اقامه حد در سرزمین دشمن ناپسند شمرده شده است» (فاضل مقداد، ۱۳۸۴، ص ۳۴۲).

البته بدیهی است که در فرض تعطیل موقت، آن حد، از قانون و احکام الهی برداشته نمی‌شود، بلکه کیفیت اجرای آن متوقف می‌شود و حاکم اسلامی در راستای مجازات مجرم باید مجازات دیگری را جایگزین آن نماید.

از جمله فقهای معاصری که قایل به این نظر هستند می‌توان به آیت‌الله منتظری (منتظری، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳) و آیت‌الله صائمی (صائمی، ۱۳۸۴، ص ۸۱) اشاره کرد.

نتیجه

- با تتبع و بررسی آراء مختلف فقها در مسأله اجرای حدود در عصر غیبت نتایج زیر حاصل می‌شود:
۱. حکم اولی در این موضوع، جواز اقامه حدود است که در عصر غیبت امام معصوم (ع) توسط فقیه جامع شرایط افتاء، اجرا می‌شود.
 ۲. قول به تعطیل حدود در عصر غیبت و تبدیل آن به تعزیر، مبنای علمی مستحکمی ندارد.
 ۳. باوجود دلایل عقلی و نقلی در مسأله اقامه حدود، وجهی برای توقف در حکم وجود ندارد.
 ۴. اگر اقامه برخی حدود در برهه‌ای از زمان با کیفیت ویژه آن، موجب تنفّر افکار عمومی از اسلام و در نتیجه تضعیف اساس دین شود، حاکم اسلامی می‌تواند از باب عناوین ثانویه اقامه آن حد را تا زمان توجیه افکار عمومی نسبت به حدود شرعی و علت وضع آن، موقتا تعطیل نماید.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. انصاری، مرتضی ابن محمد امین (۱۴۲۸)، "مکاسب"، چ اول، قم، انتشارات مکتبه الفقهیه.
۳. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۷)، "اسس الحدود و التعزیرات"، چ اول، قم، انتشارات مهر.
۴. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷)، "الصحاح"، ج ۲، چ ۴، بیروت، دارالعلم للملایین.
۵. حرّ عاملی، شیخ محمد حسن (۱۳۷۵)، "وسایل الشیعه"، ج ۱۸، چ اول، قم، انتشارات مؤسسه آل‌البیت (ع) لإحياء التراث الاسلامی.
۶. حلی، جمال‌الدین ابی منصور الحسن بن یوسف (۱۳۸۱)، "مختلف الشیعه"، چ اول، ج ۴، قم، انتشارات مؤسسه احیاء التراث الاسلامی.
۷. _____ (۱۳۸۲)، "منتهی‌المطلب فی تحقیق المنهّب"، چ اول، مشهد، انتشارات مجمع البحوث الإسلامیه الرضویه.
۸. _____ (۱۴۱۳)، "قواعد الاحکام"، چ اول، قم، انتشارات مؤسسه نشر اسلامی.
۹. حلی، حمزه ابن علی ابن زهره (۱۴۱۷)، "غنیة النزوع"، چ اول، قم، انتشارات مؤسسه امام صادق.
۱۰. حلی، محمد ابن منصور بن احمد ابن ادريس (بی‌تا)، "سراير"، چ اول، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۱. خوانساری، حاج سید احمد (۱۳۷۴)، "جامع المدارک فی شرح مختصر النافع محقق حلی"، ج ۵، چ اول، تهران، انتشارات اسماعیلیان.
۱۲. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۲۸)، "مبانی تکمله المنهاج"، چ اول، قم، انتشارات مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوی.
۱۳. صانعی، یوسف (۱۳۸۴)، "مجمع المسائل"، چ اول، قم، انتشارات میثم تمار.
۱۴. طاهری، حبیب‌الله (۱۳۷۷)، "تحقیقی پیرامون ولایت فقیه"، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. طوسی، ابی جعفر محمد ابن حسن (۱۴۰۷)، "الخلاف"، ج ۵، چ اول، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۱۶. _____ (۱۴۲۷)، "رجال الطوسی"، چ سوم، قم، انتشارات مؤسسه نشر اسلامی.
۱۷. عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۲۵)، "مساک الأقسام الی تنقیح شرائع الاسلام"، چ اول، قم، انتشارات مؤسسه المعارف الإسلامیه.

۱۸. العاملی، شمس‌الدین محمد ابن مکی (شهید اول) (۱۴۱۱)، "اللمعه الدمشقیه فی فقه الامامیه"، چ اول، قم، انتشارات دارالفکر.
۱۹. فاضل مقداد، جمال‌الدین (۱۳۸۴)، "کنز‌العرفان فی فقه القرآن"، چ دهم، تهران انتشارات مرتضوی.
۲۰. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، "العین"، چ ۳، قم، دارالهجره.
۲۱. فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۱)، "مفاتیح الشرائع"، چ اول، قم، انتشارات مجمع الذخائر الاسلامیه.
۲۲. کاشف الغطاء، محمد (۱۳۷۸)، "کشف النطا"، چ اول، اصفهان، انتشارات مهدوی.
۲۳. کلینی، شیخ محمد بن یعقوب (بی‌تا)، "اصول کافی"، چ سوم، بیروت، انتشارات دارالاحواء.
۲۴. محقق اردبیلی، احمد (۱۴۰۳)، "مجمع الفائده والبرهان"، چ اول، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۲۵. محقق حلی، ابوالقاسم جعفر بن حسن (۱۴۲۶)، "شرائع الاسلام"، چ ۱، چ سوم، قم، انتشارات مؤسسه معارف الاسلامیه.
۲۶. مظفر، محمدرضا (۱۴۲۵)، "اصول الفقه"، چ ۱، چ نهم، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۲۷. مفید، محمد ابن محمد ابن نعمان (۱۳۷۵)، "المقنعه"، چ هشتم، قم، انتشارات مؤسسه نشر اسلامی.
۲۸. منتظری، حسینعلی (۱۳۸۷)، "مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر"، چ اول، قم، انتشارات ارغوان دانش.
۲۹. موسوی خمینی، روح‌الله (بی‌تا)، "کتاب‌البیع"، چ اول، تهران، انتشارات مهر.
۳۰. _____ (بی‌تا)، "ولایت فقیه"، چ ۷، تهران، انتشارات عروج.
۳۱. میرزای قمی، ابوالقاسم ابن محمد حسن (۱۳۷۹)، "جامع الشتات"، چ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۲. نجفی، شیخ محمد حسن (بی‌تا)، "جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام"، چ ۲۱، چ هفتم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۳۳. نراقی، ملا احمد (۱۴۰۸)، "عوائدالایام"، چ سوم، قم، مکتبه بصیرتی.